

# نظام امنیتی؛ چارچوبی بدیل برای مطالعه سیاست مقایسه‌ای

رضا خلیلی\*

## چکیده

روش مقایسه‌ای جایگاهی مهم در اغلب رشته‌های علوم اجتماعی دارد و کاربرد این روش در مطالعات سیاسی نیز نقش مؤثری در درک و تبیین صحیح‌تر مسائل سیاسی داشته است. با وجود این، نظریه‌های رایج در سیاست مقایسه‌ای، به دلیل تقلیل‌گرایی یا کل‌گرایی، نتوانسته‌اند دقت و فراگیری را در کنار یکدیگر داشته باشند. نظریه‌های رایج در ادبیات سیاست مقایسه‌ای، در هر دو پارادایم اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی، که شامل پنج محور کلی نظریه سیستم‌ها، نظریه‌های فرهنگ، نظریه‌های توسعه، نظریه‌های طبقات و نظریه اقتصاد سیاسی است، نتوانسته‌اند چارچوب نظری دقیق و در عین حال فراگیری را ایجاد کنند که بتوان بر اساس آن به مقایسه مسائل سیاسی پرداخت. در این مقاله، با نقد و بررسی مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پارادایم‌ها و نظریات موجود در سیاست مقایسه‌ای، از «نظام امنیتی» به عنوان چارچوبی بدیل برای مطالعه سیاست مقایسه‌ای یاد شده و مبانی نظری و مؤلفه‌های مفهومی آن بررسی شده است.

**کلیدواژه‌ها:** سیاست مقایسه‌ای، اثبات‌گرایی، تاریخ‌گرایی، نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، نظام امنیتی.

---

\* آقای خلیلی، کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی، محقق گروه مطالعات پایه و روش‌شناسی و عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

## مقدمه

رویکرد مقایسه‌ای، یکی از قدیمی‌ترین و در عین حال مهم‌ترین رویکردها در مطالعات سیاسی بوده است که فلاسفه سیاسی و دانشمندان علم سیاست از گذشته دور تا امروز، بر مبنای چارچوب‌های نظری مختلف، به آن پرداخته‌اند. نتیجه این تلاش‌های فلسفی و علمی این است که در حال حاضر، از «سیاست مقایسه‌ای»<sup>۱</sup> به عنوان رشته علمی دانشگاهی سخن به میان می‌آید.

البته باید توجه داشت که میان رویکرد مقایسه‌ای به عنوان روش در فلسفه یا علم سیاست از یک سو و سیاست مقایسه‌ای به عنوان رشته علمی، از سوی دیگر، تفاوت وجود دارد. رویکرد یا «روش مقایسه‌ای»<sup>۲</sup>، مختص فلسفه یا علم سیاست نبوده، اما از زمانی که تفکر در باب سیاست آغاز شده، همواره به عنوان ابزاری برای تجزیه و تحلیل آن به کار گرفته شده است. این در حالی است که سیاست مقایسه‌ای، به عنوان رشته علمی، از چنین قدمتی برخوردار نیست. با وجود این، هم رویکرد مقایسه‌ای و هم سیاست مقایسه‌ای از چنان ارزش و اهمیتی برخوردار هستند که آموزش و پژوهش در مطالعات سیاسی بدون آنها بسیار کم‌محتوا و سطحی خواهد بود.

در واقع، اهمیت و ضرورت رویکرد مقایسه‌ای و سیاست مقایسه‌ای در مطالعات سیاسی به حدی است که قضاوت‌هایی نظیر اینکه «روش مقایسه‌ای ابزاری ضروری برای پژوهش سیاسی است»<sup>(۱)</sup> یا «علم سیاست زمانی از شکوفایی لازم برخوردار بوده که با آن برخوردی مقایسه‌ای شده است»<sup>(۲)</sup>، بدون چون و چرا پذیرفته می‌شود. در عین حال، به رغم این اهمیت و ارزش علمی، روش مقایسه‌ای و با وجود جایگاه مهمی که سیاست مقایسه‌ای در مطالعات سیاسی و در قیاس با دیگر شاخه‌های این مطالعات دارد، «نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای»<sup>۳</sup> از توانایی تبیین تحولات همه کشورها برخوردار نیستند و مقایسه کشورهای مختلف بر اساس این نظریات، از یک سو با تقلیل‌گرایی و از سوی دیگر، با کل‌گرایی مواجه است.

---

1 . Comparative Politics  
2 . comparative method  
3 . theories of comparative politics

به عبارت دیگر، هم روش و هم رشته سیاست مقایسه‌ای از قدرت تبیین بیشتری نسبت به دیگر روش‌ها و شاخه‌های مطالعات سیاسی برخوردارند، اما نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای چنین قدرت تبیینی ندارند و چارچوب نظری دقیق و فراگیری که هم ابعاد مختلف تحولات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را دربرگیرد و هم امکان بررسی تمام کشورها یا حتی تحولات فراملی و فراملی را نیز داشته باشد، وجود ندارد. چنانچه نظریه‌های رایج در ادبیات سیاست مقایسه‌ای را در هر دو سنت فلسفی اثبات‌گرایی<sup>۱</sup> و تاریخ‌گرایی<sup>۲</sup> مورد توجه قرار دهیم، حداکثر پنج محور کلی شامل نظریه سیستم‌ها<sup>۳</sup>، نظریه‌های فرهنگ<sup>۴</sup>، نظریه‌های توسعه<sup>۵</sup>، نظریه‌های طبقات<sup>۶</sup> و نظریه اقتصاد سیاسی<sup>۷</sup> (۳) در ادبیات موجود سیاست مقایسه‌ای قابل تشخیص است که هرچند هر یک از این نظریات، در موضوع مورد بررسی خود، از توان تبیین‌کنندگی بسیاری برخوردارند، اما شناختی که هر یک به صورت جداگانه ارائه می‌کنند، کامل نیست و ملاحظات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نیز امکان ترکیب این نظریات برای دست‌یابی به شناختی کامل را نمی‌دهد.

در واقع، هرچند نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای به نسبت دیگر نظریات رایج در مطالعات سیاسی از قدرت تبیین‌کنندگی بیشتری برخوردارند و مطالعات سیاسی بدون این نظریات هویت واقعی خود را از دست می‌دهد، اما از یک سو، کاربرد مستقل هر یک از این نظریات تقلیل‌گرایانه<sup>۸</sup> است و از سوی دیگر، امکان ترکیب آنها با یکدیگر به دلیل تفاوت‌ها و حتی تعارض‌های معرفتی و روش‌شناختی وجود ندارد. به عبارت دیگر، نظریه‌های رایج در سیاست مقایسه‌ای، یا دقیق اما غیرفراگیر هستند و یا فراگیر، اما غیردقیق و خروج از این وضعیت نیز مستلزم چارچوب نظری و مفهومی بدیل است.

بر اساس آنچه گفته شد، مسأله اساسی نوشتار حاضر، ارزیابی نقاط قوت و ضعف نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای و تلاش برای ارائه چارچوبی بدیل برای مطالعه دقیق و فراگیر در

---

1 . positivism  
2 . historicism  
3 . systems theory  
4 . culture theories  
5 . development theories  
6 . classes theories  
7 . political economic theory  
8 . Reductionism

این زمینه است. در عین حال، دست‌یابی به این هدف در قالب مفروضات ادبیات موجود قابل تصور نیست. با فرض اینکه «امنیت» به عنوان فلسفه وجودی تمامی افراد، جوامع و نظام‌های سیاسی از گستره زمانی، مکانی و موضوعی بیشتری نسبت به موضوع نظریه‌های موجود سیاست مقایسه‌ای برخوردار است، تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که «نقاط قوت و ضعف نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای چیست و نظام امنیتی به عنوان چارچوب بدیل چه مزایایی نسبت به نظریات موجود سیاست مقایسه‌ای دارد؟»

برای پاسخ به این پرسش، قاعدتاً باید مروری اجمالی بر نظریه‌های موجود سیاست مقایسه‌ای صورت گیرد، سپس این نظریه‌ها مورد ارزیابی و نقد قرار گیرند تا نقاط قوت و ضعفشان مشخص شود و در نهایت، بر اساس این نقاط قوت و ضعف، به اراییه چارچوب بدیل پرداخته شود.

### الف. گونه‌شناسی نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای

«روش مقایسه‌ای» عنوانی عام و فراگیر است که هرگونه مقایسه‌ای را دربرمی‌گیرد و هر چند «سیاست مقایسه‌ای» عنوانی خاص و محدودتر است، اما به هر حال، در این مقوله هم می‌توان هرگونه مقایسه در مورد هر یک از ابعاد نظری، مفهومی و مصداقی سیاست را گنجانده. با این اوصاف، مطالعه و به ویژه گونه‌شناسی روش‌های مقایسه‌ای و حتی سیاست‌های مقایسه‌ای، اگر غیرممکن هم نباشد، کاری بس دشوار است، اما آیا در مورد «نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای» هم چنین دشواری‌ای وجود دارد؟

البته، بدیهی است همه مقایسه‌ها و حتی همه سیاست‌های مقایسه‌ای را نمی‌توان «نظریه سیاست مقایسه‌ای» دانست و از این حیث تا حدی از دشواری‌های تمییز این مقوله از غیر آن کاسته می‌شود. در عین حال، دشواری‌های تمییز نظریه از غیرنظریه، سیاست از غیرسیاست و مقایسه از غیرمقایسه همچنان وجود دارد و حتی فراتر از این، وقتی سخن از گونه‌شناسی این نظریات به میان می‌آید، دشواری‌ها و پیچیدگی‌های بیشتری هم جلب توجه می‌کند.

در واقع، نظریه سیاست مقایسه‌ای اولاً باید نظریه باشد، ثانیاً معطوف به پدیده سیاسی باشد و ثالثاً، روش استنتاج آن هم مقایسه‌ای باشد. به عبارت دیگر، در نظریه سیاست مقایسه‌ای،

سیاست مرز هستی‌شناسی، «نظریه» مرز معرفت‌شناسی و «مقایسه»، مرز روش‌شناسی است و تا مادامی که این سه مقوله در کنار یکدیگر قرار نگیرند، نمی‌توان سخن از نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای به میان آورد. در عین حال، اگر تا این مرحله هم توافق وجود داشته باشد، با مطرح شدن پرسش‌هایی نظیر «سیاست چیست؟»، «نظریه چیست؟» و «مقایسه چیست؟»، اختلاف نظرها آشکار می‌شوند و در نتیجه همین اختلاف نظرهاست. که گونه‌شناسی نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای موضوعیت و ضرورت می‌یابد. به عبارت دیگر، سخن‌گفتن از گونه‌شناسی نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای به این دلیل است که در باب هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش مقایسه‌ای، اختلاف دیدگاه وجود دارد.

طبعاً در هر نظریه سیاست مقایسه‌ای ابتدا باید به سطح هستی‌شناسی<sup>۱</sup> یا به عبارت دیگر، به پرسش «سیاست چیست؟» توجه کرد. همان‌گونه که هیوود<sup>۲</sup> نیز معتقد است، «طرح پرسش سیاست چیست، ممکن است بیشتر به اغتشاش فکری و ابهام منجر شود. مشکل سیاست این است که ابهام، مجادله و عدم اجماع در ذات آن نهفته است و تعریف «سیاسی» نیز از این اصل مستثنی نیست.» (۴) به عبارت دیگر، به دلیل اینکه در باب هستی‌شناسی توافق وجود ندارد، دیدگاه‌های هستی‌شناسانه در این زمینه هم متفاوتند و این تفاوت، یکی از دلایل ابهام و پیچیدگی بیشتر نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای است.

البته، این ابهام و پیچیدگی فقط منحصر به سطح هستی‌شناسی نیست، بلکه در سطوح معرفت‌شناسی و روش‌شناسی نیز، به دلیل وجود اختلاف نظرها، شاهد ابهام و پیچیدگی هستیم. «معرفت‌شناسی<sup>۳</sup> به بیان دیدگاه در مورد اینکه چگونه ما چیزی را که می‌دانیم، می‌فهمیم - به ویژه اینکه چه چیزی توضیح کافی برای فرایند سیاسی است - می‌پردازد.» (۵) بنابراین، معرفت‌شناسی به معنی نظریه شناخت<sup>۴</sup> بوده (۶) و بر مجموعه‌ای از تعمیمات دلالت می‌کند که ارتباط منظمی با یکدیگر دارند (۷) و اینجا که موضوع آن سیاست است، این مجموعه تعمیمات درباره شناخت سیاست را باید نظریه شناخت سیاست قلمداد کرد که درصدد ارزیابی نظریه واحدی درباره پدیده‌های سیاسی است.

1 . ontology

2 . Heywood

3 . epistemology

4 . theory of knowledge

در واقع، یکی از اهداف اصلی نظریه‌پردازی این است که به نظریه واحدی در باب پدیده‌ها برسیم و تئوری جامع و واحدی ارایه شود که قابلیت تبیین همه پدیده‌های عرصه خاصی را دارا باشد. (۸) هدف نظریه سیاسی هم همین است، اما از آنجا که اولاً، شناختی واحد از هستی سیاست وجود ندارد و ثانیاً، نظریه‌ای واحد درباره این مقوله قابل دست‌یابی نیست، در سطح معرفت‌شناسی نیز ابهامات و پیچیدگی‌های دیگری بر ابهامات و پیچیدگی‌های سطح هستی‌شناسی افزوده و این روند با ورود به بحث روش‌شناسی باز هم تشدید می‌شود.

مواضع هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه گسترده و مختلف، به جهت‌گیری‌ها یا ترجیحات روش‌شناختی مختلف منجر می‌شوند و حتی با تأکید بر روش خاص - در اینجا روش مقایسه‌ای - هم نمی‌توان گریز و گزیری از آن داشت. در روش مقایسه‌ای، چنانچه به کمیت مقایسه توجه کنیم، حداقل سه نوع عمده از تحلیل یعنی «مطالعه موردی»<sup>۱</sup> کشورها در چارچوب مقایسه‌ای، مطالعات نظام‌مند تعداد معدودی از کشورها و مقایسه‌های جهانی بر پایه تحلیل آماری» (۹)، قابل تشخیص است که بر همین اساس، با تنوع بسیاری در تحلیل مواجه می‌شویم، اما اگر به کیفیت مقایسه هم توجه شود، به دلیل مواضع هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه متفاوت، تنوع گسترده‌تری را (۱۰) شاهد خواهیم بود. همه اینها از یک سو دلیلی برای ابهام و پیچیدگی نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای و از سوی دیگر، ضرورتی برای گونه‌شناسی و طبقه‌بندی این نظریات بوده است.

به دلیل این ابهامات و اختلاف نظرها، تلاش‌های بسیاری برای گونه‌شناسی نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای صورت گرفته و اندیشمندان بسیاری، نظریه‌پردازی درباره نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای را در دستور کار قرار داده‌اند که همه آنها را نمی‌توان دارای ارزش علمی و اعتبار نظری یکسان دانست.

از نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای به صورت خاص یا به تبع حوزه عام علوم سیاسی، گونه‌شناسی‌های مختلفی ارایه شده که به دلیل تأکید ویژه هر کدام بر یکی از سطوح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی یا روش‌شناسی، به دشواری می‌توان گفت کدام‌یک نسبت به دیگری مزیت دارد. برای مثال، گونه‌شناسی نظریات کلان، میانه و خرد بر مبنای سطح

---

1. case study

تحلیل (۱۱)، تمایز میان رویکردهای سنتی، رفتاری و پسا رفتاری بر اساس نوع نگاه به رابطه واقعیت و ارزش (۱۲)، تفکیک روش‌های کمی و کیفی به دلیل استفاده یا عدم استفاده از داده‌های آماری (۱۳)، تقسیم‌بندی به نظریه‌های هنجاری و تجربی با توجه به باید‌ها یا هست‌ها (۱۴) و قایل شدن به تفاوت میان روش‌های قیاسی و استقرایی بر مبنای روش استدلال (۱۵)، نمونه‌هایی از گونه‌شناسی‌های مختلف در عرصه نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای است که بر مبنای هر کدام می‌توان واقعیت‌های بسیاری را درک و تحلیل کرد. در عین حال، در میان گونه‌شناسی‌های موجود، مواردی هم وجود دارد که با تلفیق هر سه سطح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، درصدد ارایه فهمی دقیق‌تر و فراگیرتر از این نظریه‌ها بوده است. از جمله این گونه‌شناسی‌ها، تقسیم‌بندی‌ای است که رونالد چیلکوت<sup>۱</sup> از نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای ارایه کرده است.

چیلکوت در کتاب نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، بر مبنای تمایز میان اندیشه لیبرالیستی و مارکسیستی و به تبع آن تمایز میان اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی و در نهایت، رفتارگرایی و پسا رفتارگرایی، سخن از دو پارادایم<sup>۲</sup> یا نمونه عالی متعارف و انتقادی به میان می‌آورد و سپس بر مبنای این دو پارادایم، به تمایز میان نظریه سیستم‌ها، نظریه‌های فرهنگ، نظریه‌های توسعه و نظریه‌های طبقات می‌پردازد و با نقد و بررسی این نظریه‌ها، در پایان، از نظریه اقتصاد سیاسی به عنوان مبنایی دقیق‌تر و فراگیرتر برای مقایسه سیاسی دفاع می‌کند. (۱۶)

این گونه‌شناسی، اولاً، هر سه سطح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی را در کنار یکدیگر مورد توجه قرار می‌دهد و ثانیاً، در تلاش است تمامی ابعاد نظری و مصادیق سیاست مقایسه‌ای را مورد توجه قرار دهد و از این‌رو، در میان گونه‌شناسی‌های موجود از دقت و فراگیری بیشتری برخوردار است. در این نوشتار، با مبنا قرار دادن این گونه‌شناسی و نقد و بررسی آن تلاش می‌شود به نقاط قوت و ضعف نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای پرداخته شود و سپس، بر مبنای این نقاط قوت و ضعف، از چارچوب بدیل برای مطالعه سیاست مقایسه‌ای سخن به میان آید.

---

1 . Ronald Chilcote

2 . paradigm

## ۱. پارادایم‌های سیاست مقایسه‌ای

پارادایم، چارچوب نظری کلی است که شالوده اصلی تحلیل را در تمامی عرصه‌های علمی و فلسفی شکل می‌دهد. در عرصه سیاست مقایسه‌ای نیز دو پارادایم بر مبنای اینکه عین<sup>۱</sup> یا ذهن<sup>۲</sup> منشأ شناخت قرار گیرند، شکل گرفته است. شناخت عینی مبنای سنت فلسفی اثبات‌گرایی<sup>۳</sup> و شناخت ذهنی مبنای سنت فلسفی تاریخ‌گرایی<sup>۴</sup> بوده است.

دو سنت فلسفی اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی، از گذشته، رودرروی یکدیگر قرار داشته‌اند. اثبات‌گرایان معتقدند انسان با تجربه‌ای بی‌طرفانه می‌تواند به دانشی ناب و عینی از واقعیت دست یابد، در حالی که از نظر تاریخ‌گرایان، دانش انسان همواره به موقعیت تاریخی او وابسته است و انسان نمی‌تواند از موضعی خارج از تاریخ به واقعیت بنگرد. در واقع، برخلاف اثبات‌گرایان که قوانینی عام و جهان‌شمول را جستجو می‌کنند، تاریخ‌گرایان با تکیه بر تاریخ‌مندی<sup>۵</sup> هستی انسان، هرگونه قانون عام و کلی را رد می‌کنند. (۱۷)

در حوزه سیاست مقایسه‌ای، این دو سنت فلسفی را در آرای نخستین فلاسفه سیاسی یعنی افلاطون و ارسطو می‌توان جستجو کرد. هرچند اصطلاح پارادایم و حتی تاریخ‌گرایی و اثبات‌گرایی، در قرون اخیر، در فلسفه و فلسفه علم شکل گرفته و رواج یافته‌اند و حتی رشته سیاست مقایسه‌ای و نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای مربوط به قرن بیستم است، اما در ریشه‌یابی این دو سنت فلسفی در فلسفه سیاسی، به وضوح می‌توان ردپای تاریخ‌گرایی را در افکار افلاطون و ریشه‌های اثبات‌گرایی را در اندیشه‌های ارسطو یافت.

در واقع، سیاست مقایسه‌ای یا به عبارت دقیق‌تر، فلسفه سیاسی، از همان ابتدا بر مبنای رویارویی این دو سنت فلسفی شکل گرفته و اگر امروزه این دو طرز فکر متفاوت را در قالب پارادایم اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی می‌شناسیم، با رجوع به همان تفاوت‌های ریشه‌دار تاریخی است که در قرون اخیر با الهام از اندیشه‌های افرادی چون دیوید هیوم و آگوست کنت در پارادایم اثبات‌گرایی و با تأثیرپذیری از اندیشه‌های هگل و مارکس در پارادایم تاریخ‌گرایی،

---

1 . object  
2 . subject  
3 . positivism  
4 . historicity  
5 . historicism



تقویت شده و به شکل‌گیری دو پارادایم متعارف و انتقادی در سیاست مقایسه‌ای انجامیده است. (۱۸)

بدین ترتیب، دو جریان فکری اصلی را در سیاست مقایسه‌ای می‌توان از یکدیگر متمایز کرد که نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، به عنوان شاخه‌های فرعی این دو جریان اصلی قلمداد می‌شوند. یک جریان فکری از دیوید هیوم، آگوست کنت و هربرت اسپنسر آغاز، در آثار و اندیشه‌های افرادی چون گائتانو موسکا، ویلفردو پاره‌تو، روبرت میشلز و ماکس وبر تقویت و توسط افرادی چون تالکوت پارسونز، دیوید ایستون، گابریل آلموند، سیدنی وربا، رایت میلز و رابرت دال، در حوزه‌ها و در قالب نظریات مختلف سیاست مقایسه‌ای، به کار گرفته شد. جریان فکری دیگر در اندیشه‌های هگل، مارکس و انگلس شکل گرفت و در افکار و اندیشه‌های افرادی چون کارل مانهایم و طرفداران هگل و مارکس در حوزه‌های مختلف به کار گرفته شد. (۱۹)

در جریان فکری اول، از یک سو بر داده‌های تجربی و مشاهده تأکید می‌شود و از سوی دیگر، نظریه‌هایی کلی و عام برای تمام زمان‌ها و مکان‌ها در دستور کار است. این جریان فکری که به تعبیر روش‌شناختی، «رفتارگرایی» خوانده می‌شود، با اندیشه لیبرالیسم رابطه تنگاتنگی یافته است، در حالی که در جریان فکری دوم، همنشینی قابل توجهی میان مارکسیسم از یک سو و پسارفتارگرایی روش‌شناختی از سوی دیگر، به چشم می‌خورد. (۲۰) در واقع، دو پارادایم متعارف و انتقادی مورد نظر چیلکوت، نماد دو جریان فکری اصلی هستند که به واسطه آنها تمایز میان لیبرالیسم و مارکسیسم، اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی و رفتارگرایی و «پسارفتارگرایی» قابل فهم است و نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای که در قالب نظریه سیستم‌ها، نظریه‌های فرهنگ، طبقات، توسعه و حتی اقتصاد سیاسی عرضه شده‌اند، از این دو جریان فکری اصلی متأثر هستند.

## ۲. نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای

هدف بنیادین نظریه این است که تا حدی «واقعیت» را بفهمد، توضیح دهد و تفسیر نماید. (۲۱) در عرصه سیاست مقایسه‌ای نیز نظریه‌پردازی با همین هدف صورت گرفته است.

در عین حال، همچنان که هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند همه ابعاد واقعیت را بفهمد، در سیاست مقایسه‌ای نیز نباید انتظار داشت نظریه‌ای توانایی تبیین تمامی ابعاد واقعیت را داشته باشد. به همین دلیل است که در سیاست مقایسه‌ای نیز مانند دیگر عرصه‌ها، با نظریه‌های مختلف و نه نظریه واحد مواجه هستیم.

در واقع، وقتی سخن از نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای به میان می‌آید، به معنی این است که هیچ‌یک از نظریه‌های این حوزه توانایی تبیین همه واقعیت این عرصه را ندارند. در عین حال، نظریه‌ها، برحسب توانایی تبیین‌کنندگی، متفاوتند و همین تفاوت، مبنایی برای دسته‌بندی آنهاست.

در قالب دو پارادایم متعارف و انتقادی، پنج محور اساسی مبنای تقسیم‌بندی نظریات سیاست مقایسه‌ای شده است. این پنج محور عبارتند از نظام یا سیستم سیاسی، فرهنگ، طبقه، سطح توسعه و اقتصاد سیاسی. بر مبنای این محورها، پنج نظریه کلان در سیاست مقایسه‌ای شکل گرفته است که ابتدا به بررسی هر کدام از آنها پرداخته و سپس با نقد و بررسی نقاط قوت و ضعفشان، زمینه پرداختن به نظام امنیتی به عنوان چارچوب بدیل را مورد توجه قرار می‌دهیم.

## ۲ - ۱. نظریه سیستم‌ها

مفهوم نظام<sup>۱</sup> در دهه ۱۹۵۰ میلادی توسط لودویگ فون برتالانفی<sup>۲</sup> در حوزه زیست‌شناسی ابداع شد (۲۲) و سپس در حوزه‌های دیگر مورد استفاده قرار گرفت. این مفهوم و نگرش سیستمی نخستین‌بار با پسوند سیاسی توسط دیوید ایستون در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به کار گرفته شد. ایستون این نظریه را در کتاب‌های «نظام سیاسی» (۲۳) و «تحلیل نظام‌مند زندگی سیاسی» (۲۴) مورد بررسی و مطالعه قرار داد و مفهوم سیاست و زندگی سیاسی را با نظریه نظام‌ها تبیین نمود.

1 . System

2 . Ludwig von Bertalanffy

پس از وی، گابریل آلموند و کارل دویچ نظریه سیستم‌ها را تکامل بخشیدند. آلموند با تأثیرپذیری از ماکس وبر و تالکوت پارسونز، ابتدا در سال ۱۹۵۶، در مجله سیاست (۲۵) به طبقه‌بندی ساده‌ای از نظام‌های سیاسی پرداخت و سپس، این طبقه‌بندی را با واردکردن مفاهیم ساختار<sup>۱</sup> و کارویژه<sup>۲</sup> بسط داد و در مراحل بعد، آن را با مفاهیم و نظریات فرهنگ و توسعه نیز پیوند زد.

کارل دویچ نیز از نظریه سیستم‌های برتالنی متأثر بود، اما وی عمدتاً با تأثیرپذیری از نظریه سیبرنتیک نوربرت واینر<sup>۳</sup> به ارائه مدلی سیستمی برای مقایسه نظام‌های سیاسی در کتاب «سلسله اعصاب حکومت» (۲۶) پرداخت.

البته نظریه سیستمی یا نظام سیاسی، به آثار و افکار این افراد محدود نشد و هنوز هم یکی از رویکردهای نظری قابل ملاحظه در سیاست مقایسه‌ای است. وجه مشترک تمامی این افراد این است که نظام سیاسی را به مثابه سازمان و تشکیلاتی می‌دانند که با محیط داخلی و بیرونی در کنش و واکنش متقابل است و اجزای ساختاری این نظام به واسطه کارویژه‌هایشان هدف خاصی را دنبال می‌کنند و همین هدف خاص و ساختار و کارویژه‌های خاص، مبنای تمایز نظام‌های سیاسی مختلف از یکدیگر است. به عبارت دیگر، ساختار هر نظام سیاسی از چهار بخش اصلی ورودی<sup>۴</sup>، خروجی<sup>۵</sup>، فرایند<sup>۶</sup> تبدیل ورودی به خروجی و بازخورد<sup>۷</sup> تشکیل می‌شود که در تمامی نظام‌ها مشترک است. این در حالی است که کارویژه‌های این ساختار در کشورهای مختلف، متفاوتند و همین تفاوت در محتوای ساختارها و کارویژه‌ها باعث تمایز نظام‌های سنتی از مدرن، توسعه‌یافته از توسعه‌نیافته و ثروتمند از فقیر می‌شود. (۲۷)

## ۲-۲. نظریه‌های فرهنگ

رویکرد فرهنگی به سیاست مقایسه‌ای نیز از ابتدای دهه ۱۹۶۰ با تأثیرپذیری از متون سنتی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی شکل گرفت. البته نظریه‌های فرهنگ سیاسی در

---

1 . structure  
 2 . function  
 3 . Norbert Wiener  
 4 . input  
 5 . output  
 6 . process  
 7 . feedback

ارتباطی نزدیک با نظریه سیستم‌ها هم بودند و سیستم‌های سیاسی مختلف، در نزد افرادی چون آلموند و وربا، به واسطه تمایز فرهنگ‌هایشان نیز از همدیگر متمایز می‌شدند. به عبارت دیگر، به رغم تأثیرپذیری نظریه‌های فرهنگ از چارچوب‌های نظری و بنیان‌های مفهومی جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و روان‌شناسی، این نظریه‌ها ارتباط وثیقی با نظریه سیستم‌ها داشتند و خاستگاه آنها در چارچوب نظریه‌های پیشین سیاست مقایسه‌ای شکل گرفت.

نخستین تلاشی که برای مقایسه فرهنگ کشورهای مختلف در حوزه سیاست مقایسه‌ای صورت گرفت، توسط آلموند و وربا بود. این افراد در کتاب «فرهنگ مدنی» (۲۸)، نگرش شهروندان آمریکا، بریتانیا، آلمان، فرانسه، ایتالیا و مکزیک را نسبت به ملت‌های خودشان بررسی کردند. نظریه فرهنگ سیاسی همچنین توسط لوسین پای<sup>۱</sup> در کتاب «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی» (۲۹) بسط پیدا کرد و پس از آن، در آثاری چون «آموزش و توسعه سیاسی» (۳۰) و «ارتباطات و توسعه سیاسی» (۳۱) تکامل یافت.

نظریه‌های فرهنگ سیاسی امروزه دیگر منحصر به تلاش‌های مذکور نیست و مبنایی برای مقایسه نظام‌های سیاسی مختلف در اقصی نقاط جهان شده است، اما جوهره این نظریه، در اغلب تلاش‌های صورت گرفته، این است که فرهنگ سیاسی انگلیسی - آمریکایی الگوی آرمانی فرهنگ سیاسی است که کشورهای دیگر برای دست‌یابی به توسعه، رفاه و امنیت باید از آن تبعیت کنند.

## ۲-۳. نظریه‌های توسعه

همچنان‌که نظریه‌های فرهنگ ارتباط تنگاتنگی با نظریه سیستم‌ها داشتند، نظریه‌های توسعه به عنوان سومین رویکرد نظری مهم در سیاست مقایسه‌ای نیز ارتباط بسیاری با نظریه‌های فرهنگ و نظریه سیستم‌ها دارند. در واقع، نظریه‌های توسعه مرحله‌ای تکامل یافته‌تر از دو نظریه پیشین قلمداد می‌شوند. نقطه شروع این ارتباط، کتاب «سیاست در نواحی در حال توسعه» (۳۲) بود که پس از آن، در آثار دیگری چون «سیاست مقایسه‌ای: رویکردی بر محور توسعه» (۳۳) تداوم یافت.

البته شمار آثاری که سیاست مقایسه‌ای را بر مبنای توسعه مورد توجه قرار داده‌اند، بسیار بیشتر از دو نظریه پیشین است و تنوع روش‌ها و رویکردهای نویسندگان این آثار باعث دشواری طبقه‌بندی این نظریات می‌شود، اما در متون مربوط به توسعه، حداقل پنج محور کلی یعنی دموکراسی‌سازی، ملت‌سازی، نوسازی<sup>۱</sup>، تغییر و دگرگونی و توسعه‌نیافتگی و وابستگی (۳۴)، قابل بررسی است که بجز نظریه‌های مربوط به توسعه‌نیافتگی و وابستگی که نگرشی انتقادی به محورهای دیگر دارند و از غرب به عنوان الگوی توسعه انتقاد می‌کنند و حتی آن را عامل توسعه نیافتگی کشورهای غیرغربی می‌دانند، چهار محور دیگر عمدتاً بر اساس تحولات کشورهای غربی تدوین شده‌اند و الگوی مطلوب توسعه برای آنها کشورهای صنعتی غرب است.

## ۲-۴. نظریه‌های طبقات

نظریه سیستم‌ها، فرهنگ سیاسی و توسعه، نظریاتی غیرنخبه‌گرایانه محسوب می‌شوند. نظریه‌های طبقات ریشه در گرایش‌های نخبه‌گرایانه دارند، اما به هر حال، در درون این نظریات هم مباحث مختلفی با مبانی نظری متفاوتی عرضه شده که از تمرکز بر ساختار قدرت (۳۵) تا تحلیل قشربندی اجتماعی (۳۶) و حتی تحلیل‌های مارکسیستی مبتنی بر مبارزه طبقاتی را دربرمی‌گیرد.

هرچند مارکس نظریه مستقلی درباره طبقه اجتماعی ندارد، اما مفهوم طبقه اجتماعی در کنار مباحثی چون زیربنای اقتصادی، شیوه تولید، ابزار تولید و مانند آن، باعث شکل‌گیری جریانات فکری مختلفی در جامعه‌شناسی سیاسی برای تحلیل رابطه این مقولات با فرهنگ و سیاست به عنوان روبنا شد و این جریان‌ها در عرصه سیاست مقایسه‌ای نیز وارد گردید. البته، در کنار این تأثیرگذاری گرایش‌ها و تحلیل‌های مارکسیستی، نباید از ظهور شخصیت‌های سیاسی کارزماتیک که باعث ایفای نقش مؤثر در تحولات سیاسی داخلی و بین‌المللی شدند، غافل بود. تحت تأثیر این تحولات بود که نظریه‌های طبقات نیز به عنوان یکی از محورهای سیاست مقایسه‌ای مورد توجه قرار گرفت (۳۷) و آثار بسیاری در این زمینه به رشته تحریر درآمد.

تحلیل طبقاتی در سیاست مقایسه‌ای نیز از بررسی‌های موردی تا مقایسه‌های جهانی را دربرمی‌گیرد. در این گونه تحلیل‌ها، به طبقه به عنوان مقوله‌ای اجتماعی یا حتی اقتصادی - اجتماعی نگریسته نمی‌شود، بلکه از این مقوله اقتصادی - اجتماعی، تحلیلی سیاسی ارائه می‌شود و شکل‌گیری و تحول نظام‌های سیاسی ملی و حتی نظام جهانی (۳۸)، بر همین اساس مورد بررسی قرار می‌گیرد. نظریه‌های طبقات به دلیل اینکه از سنت فلسفی تاریخ‌گرایی و اندیشه‌های مارکسیستی بیش از سنت فلسفی اثبات‌گرایی و اندیشه لیبرالیستی تأثیر پذیرفته‌اند، نسبت به دیگر نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای نگرش انتقادی قوی‌تری دارند، ولی، به هر حال، این نظریات هم از مشکلات و نقایص خاص خود رنج می‌برند و نمی‌توان آنها را مبنایی دقیق و فراگیر برای سیاست مقایسه‌ای قرار داد.

## ۲-۵. نظریه اقتصاد سیاسی

نظریه‌های سیستم‌ها، فرهنگ، طبقات و توسعه، تفاوت‌هایی با هم دارند، اما تأکید عمده همه آنها بر دولت است و تحولات و فرایندهای بین‌المللی در این نظریات مورد توجه لازم قرار نگرفته‌اند. همچنین، در هیچ‌یک از نظریات مذکور بر روابط متقابل فرایندهای سیاسی و اقتصادی تأکید لازم نمی‌شود و همین نقاط ضعف باعث شده نظریه اقتصاد سیاسی به عنوان چارچوب نظری جدید در مطالعات سیاست مقایسه‌ای اهمیت یابد.

نظریه اقتصاد سیاسی از سنت فلسفی تاریخ‌گرایی مارکسیستی نشأت می‌گیرد و بنابراین، با پارادایم متعارف اثبات‌گرا در نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای متفاوت است. در عین حال، به رغم تأثیر بسیار زیاد اندیشه مارکسیستی بر نظریه اقتصاد سیاسی، این نظریه به دنبال فراتررفتن از اندیشه مذکور و در واقع، تلفیقی از نظریات مارکسیستی و لیبرالیستی است که هم عناصر طبقه و دولت در آن اهمیت دارند و هم به روابط متقابل بین‌المللی، بر اساس وابستگی متقابل، توجه می‌کند. (۳۹)

نظریه اقتصاد سیاسی عمدتاً دارای جهت‌گیری کل‌نگرانه و تاریخی است، اما از جزئیات و امور جاری هم غفلت نمی‌کند. این نظریه به جای تمایز میان اقتصاد و سیاست، بر تلفیق آنها به شیوه‌ای دیالکتیکی تأکید دارد و در عین حال، میان سطح تحلیل داخلی و بین‌المللی پیوند برقرار می‌سازد. (۴۰) با این اوصاف، نظریه اخیر از برخی نقایص و مشکلات نظریه‌های پیشین

فاصله می‌گیرد، اما به هر حال این نظریه هم دارای محدودیت‌ها و مشکلات خاصی است که برخی از آنها به تبعیت از پارادایم تاریخ‌گرایی و برخی دیگر به ناکافی بودن این مفاهیم (اقتصاد و سیاست) برای مقایسه تمام ابعاد سیاست مقایسه‌ای مربوط می‌شود. برای اینکه از مشکلات و نقایص نظریه اقتصاد سیاسی و دیگر نظریات مطرح‌شده، آگاهی یابیم، لازم است نقد و بررسی آنها را مورد توجه قرار دهیم.

### ۳. نقد نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای

تبعیت نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای از دو پارادایم متعارف و انتقادی یا به عبارت دیگر، از دو سنت فلسفی اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی، هرگونه نقد و بررسی نظریه‌های مذکور را متوجه مبانی و اصول این دو سنت فلسفی می‌کند. در واقع، هرچند نقد هر یک از نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای اهمیت بسیاری دارد، اما چون بسیاری از نقایص و مشکلات نظریه‌های مذکور به نقص مبانی پارادایمی بازمی‌گردد. طبعاً، برای نقد جدی این نظریه‌ها بایستی از نقد دو سنت فلسفی اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی شروع کرد و سپس به دنبال نقد هر یک از نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای رفت.

مروری اجمالی بر ادبیات سیاست مقایسه‌ای، به وضوح نشان می‌دهد نظریه‌های اثباتی یا متعارف، بخش عمده‌ای از این ادبیات را تشکیل می‌دهند. در کنار این بخش عمده، نظریه‌های تاریخ‌گرای انتقادی نیز همواره مطرح بوده‌اند و در واقع، ادبیات سیاست مقایسه‌ای حاصل تلفیقی از هر دو جریان اصلی اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی بوده است. با وجود این، ادبیات مذکور را نمی‌توان و نباید به این دو جریان فکری محدود کرد. در واقع، اگر تا پیش از دهه ۱۹۸۰ میلادی، این‌گونه قضاوت‌ها درباره سیاست مقایسه‌ای قابل پذیرش بود، از آن زمان به بعد باید به نگرشی جدید که به جای نشستن در کنار دو سنت فلسفی قبلی به دنبال ارزیابی آنهاست نیز توجه کرد.

برای درک دقیق‌تر تحولات سیاست مقایسه‌ای، می‌توان از سه مناظره در ادبیات سیاست مقایسه‌ای سخن به میان آورد و به واسطه آنها تحول این رشته را از ابتدا تا کنون مورد بررسی قرار داد. ادبیات سیاست مقایسه‌ای، به صورت سنتی، از زمان افلاطون و ارسطو به دنبال پاسخ به این پرسش بود که «موضوع مقایسه چیست؟». طبقه‌بندی‌هایی که از نظام‌های سیاسی بر مبنای شیوه حکمرانی، عدالت، آزادی و مانند آنها، از آن زمان تا کنون، صورت گرفته را

می‌توان تلاش برای پاسخ به پرسش مذکور و در قالب مناظره اول دانست. در واقع، مناظره اول در ادبیات سیاست مقایسه‌ای مناظره‌ای موضوعی بود و ماهیتی هستی‌شناسانه داشت که با ادبیات سنتی این رشته عجین شده بود. پاسخ پرسش دوم که منطقی‌تر از پاسخ به پرسش نخست قابل بررسی است و به ویژه، در قرن بیستم در دستور کار محققان سیاست مقایسه‌ای قرار گرفت را می‌توان مبنای مناظره دوم قلمداد کرد. پرسش این مناظره این بود که «مقایسه بر مبنای کدام نظریه؟». پاسخ به این پرسش، ماهیتی معرفت‌شناسانه داشت و در آن معیارهای مختلفی برای مقایسه، از نظام سیاسی، فرهنگ، طبقه، توسعه و حتی اقتصاد سیاسی مطرح شد که حاصل آن نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای بوده است. جالب آنکه این مناظره با انقلاب رفتاری در سیاست مقایسه‌ای ارتباطی تنگاتنگ داشته و بخش عمده‌ای از ادبیات سیاست مقایسه‌ای را همین مناظره دوم یا مناظره نظری شکل می‌دهد.

رفتارگرایی که نتیجه اثبات‌گرایی است، مبنای تحولی عظیم در ادبیات سیاست مقایسه‌ای شد، اما تحول در این عرصه فقط محدود به انقلاب رفتاری نبود؛ زیرا پس از اینکه به پرسش دوم پاسخ داده شد، پرسش دیگری موضوعیت یافت که ماهیتی روش‌شناسانه داشت و «مقایسه بر مبنای کدام روش؟» را مورد توجه قرار داد. در واقع، همچنان‌که مناظره اول هستی‌شناسانه بود و موضوع مقایسه را مد نظر داشت و نیز به همان ترتیب که مناظره دوم، معرفت‌شناسانه بود و معیار مقایسه را در قالب نظریه‌های مختلف، در دستور کار قرار داد، مناظره سوم، روش‌شناسانه است و روش مقایسه را مورد توجه قرار می‌دهد و جالب آنکه، میان این سه مناظره و سطوح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی سیاست مقایسه‌ای از یک سو و نیز میان رویکرد سنتی، رفتاری و پسارفتاری به سیاست مقایسه‌ای از سوی دیگر، ارتباط تنگاتنگی برقرار است.

#### تحولات سیاست مقایسه‌ای

ماهیت تحول	پرسش‌ها	مناظره‌ها
هستی‌شناسانه	موضوع مقایسه چیست؟	مناظره اول
معرفت‌شناسانه	مقایسه بر مبنای کدام نظریه؟	مناظره دوم
روش‌شناسانه	مقایسه بر مبنای کدام روش؟	مناظره سوم



هرچند این سه مناظره دوره‌های زمانی خاصی ندارند، اما به لحاظ تقدم و تأخر منطقی، به ترتیب شکل گرفته‌اند و از این رو، برای نقد دقیق و جدی ادبیات سیاست مقایسه‌ای، لازم است محتوای هر سه مناظره را مورد توجه قرار دهیم و برای ساختن چارچوبی بدیل به منظور مطالعه سیاست مقایسه‌ای، به تجدید نظر اساسی در محتوای هر سه مناظره پردازیم.

نخستین تجدید نظر باید در موضوع سیاست مقایسه‌ای یا به عبارت دیگر، در سطح هستی‌شناسی این رشته صورت گیرد. به لحاظ موضوعی، تنوع بسیاری میان فلاسفه و دانشمندان علوم سیاسی برای مقایسه وجود داشته است، اما همه این موضوعات معطوف به ابزارهای سیاست بوده‌اند، نه غایت آن. مقایسه نظام‌های سیاسی مختلف بر اساس معیارهایی چون شیوه حکمرانی، شکل حکومت، مبانی مشروعیت، ایدئولوژی، ساخت قدرت، نظام حزبی و مانند آن، همگی معطوف به ابزارهای سیاست است، در حالی که «امنیت»، به عنوان غایت سیاست، هیچ‌گاه مبنای مقایسه نظام‌های سیاسی قرار نگرفته است. در واقع، مهمترین نقدی که در سطح هستی‌شناسی می‌توان به ادبیات سیاست مقایسه‌ای وارد کرد، همین غفلت از غایت سیاست (امنیت) و توجه به ابزارهای آن است و در نتیجه، نخستین تجدید نظر در این حوزه را باید با تمرکز بر امنیت به جای حکومت، مشروعیت، قدرت، ایدئولوژی و مانند آن مورد توجه قرار داد.

البته با تجدید نظر در سطح هستی‌شناسی و با جایگزینی غایت سیاست به جای ابزارهای آن، طبعاً تحولی بزرگ در سیاست مقایسه‌ای رخ می‌دهد و نظام‌های سیاسی مختلف را می‌توان بر مبنای امنیت‌شان مورد مقایسه قرار داد، اما آیا با تجدید نظر در همین سطح می‌توان به امید حل مشکلات سیاست مقایسه‌ای بود؟ پاسخ این پرسش منفی است؛ زیرا مهمترین مشکل ادبیات سیاست مقایسه‌ای، در سطح معرفت‌شناسی که حوزه نظریه‌پردازی است، نهفته است.

نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، هر یک به صورت جداگانه، نقاط ضعف خاصی دارند. نظریه سیستم‌ها به دلیل جهت‌گیری ایدئولوژیک محافظه‌کارانه، ابهام‌های مفهومی و محدودیت‌هایی که در کاربردپذیری به ویژه در سطوح فراملی و فراملی دارد، مورد انتقادات بسیاری قرار گرفته است. (۴۱) نظریه‌های فرهنگ سیاسی به دلیل نارسایی و ابهام در مفروضات، تقلیل‌گرایی به نفع فرهنگ سیاسی غرب، جزء‌نگری و ایستایی و انفعالی بودن (۴۲)، توجه بسیاری از

منتقدین را به خود جلب کرده‌اند. قوم‌گرایی نظریه‌های توسعه و تمرکز آنها بر تحولات کشورهای غربی، مهمترین عامل انتقاد از این نظریات در سیاست مقایسه‌ای بوده است. (۴۳) نارسایی مفهوم طبقه برای مقایسه نظام‌های سیاسی و تقلیل سیاست به منازعه طبقاتی صرف در کنار جبرگرایی تاریخی، باعث انتقاد از نظریه‌های طبقات شده است. (۴۴) نظریه اقتصاد سیاسی نیز نتوانسته مشکلات نظریه‌های پیشین را برطرف نماید و به شیوه‌ای دیگر، در دام همان مشکلات افتاده است. بنابراین، در سطح معرفت‌شناسی نیز باید نظریه‌ای جدید را جایگزین نظریات موجود سیاست مقایسه‌ای کرد.

شاید نظریه «نظام امنیتی» ویژگی‌های نظریه جایگزین و بدون مشکلات نظریه‌های پیشین را داشته باشد، اما مشکل به همین مرحله ختم نمی‌شود و لازم است برای کاربردی‌تر شدن نظریه نظام امنیتی، بدون مشکلات نظریه‌های پیشین، به تجدید نظری اساسی در سطح روش‌شناسی نیز دست زد.

ضرورت تجدید نظر روش‌شناختی از اینجا ناشی می‌شود که هیچ‌یک از دو سنت فلسفی اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی، از عهده این کار بر نمی‌آیند. سیاست مقایسه‌ای نه عرصه واقعیت‌های عینی صرف است که بر اساس تجربه‌گرایی و با الهام از روش‌های علوم طبیعی قابل کشف باشد و نه عرصه نسبی‌گرایی ذهنی به معنایی که مد نظر تاریخ‌گرایان است، بلکه تلفیق و ترکیبی از آنهاست. در عین حال، این ترکیب و تلفیق را با در کنار هم قرار دادن اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی نمی‌توان به دست آورد.

سیاست مقایسه‌ای عرصه‌ای نیست که حقیقت آن را بتوان با اصول عام و کلی مورد نظر اثبات‌گرایان کشف کرد، اما نفی هرگونه قانون عام و کلی و تأکید بر تاریخ‌مندی هم مشکلی را حل نمی‌کند، زیرا آنچه امروزه به نام سیاست مقایسه‌ای و نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای می‌شناسیم، در متن تاریخی - اجتماعی غرب شکل گرفته است. به عبارت دیگر، خود تاریخ‌گرایی از بطن فرهنگ و تمدن غرب برخاسته و از این‌رو، نمی‌تواند مبنایی برای مقایسه کشورهای، فرهنگ‌ها و نظام‌های غیرغربی باشد.

برای حل این مشکل باید از اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی پا فراتر نهاد و با تأکید بر رابطه دانش و قدرت در هر زمان و مکان، از گفتمانی خاص سخن گفت. در واقع، تجدید نظر

روش‌شناسی به معنای تردید در تقلیل‌گرایی از یک سو و کل‌گرایی از سوی دیگر و همچنین تلفیق و ترکیب عین‌گرایی از یک سو و ذهن‌گرایی از سوی دیگر است که دست‌یابی به آن جز با به کارگیری روش گفتمانی امکان‌پذیر نیست.

بر مبنای رهیافت گفتمانی، تاریخ نقطه ثقل مشخصی ندارد، بلکه عین پراکندگی و فاقد نظم و رشته درونی و ذاتی است. بر این اساس، «نظم تاریخ حاصل تاریخ‌نویسی و گفتمان تاریخی است و مرکزیت و بنیاد واقعیت‌های اجتماعی محصول گفتمان‌های گوناگون است» (۴۵). این رهیافت، برخلاف اثبات‌گرایی که به دنبال کشف قوانین عام و جهان‌شمول برای دست‌یابی به واقعیت ناب و عینی است، با نگرشی تاریخ‌گرایانه و با تکیه بر تاریخ‌مندی هستی انسان، هرگونه قانون عام و کلی را رد می‌کند (۴۶)، اما از سوی دیگر، بدون اینکه در دام نسبی‌گرایی بیفتد، بر گفتمانی‌بودن واقعیت‌های اجتماعی تأکید می‌نماید (۴۷).

بر اساس آنچه گفته شد، چارچوب بدیل برای مطالعه سیاست مقایسه‌ای حاصل تجدید نظر در سطوح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی ادبیات این رشته است. در سطح هستی‌شناسی، غایت سیاست (امنیت) جایگزین ابزارهای آن می‌شود، در سطح معرفت‌شناسی نظریه نظام امنیتی جایگزین نظریه‌های موجود می‌گردد و در سطح روش‌شناسی، رهیافت گفتمانی به جای اثبات‌گرایی یا تاریخ‌گرایی می‌نشیند. با این اوصاف، اکنون باید به مؤلفه‌ها و مبانی نظام امنیتی به عنوان چارچوب بدیل پرداخته شود.

### ب. نظام امنیتی به مثابه چارچوبی بدیل

بر اساس نقد و بررسی سطوح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی سیاست مقایسه‌ای، این نتیجه حاصل شد که نظام امنیتی با عنایت به رهیافت گفتمانی، بدیل مناسبی برای مطالعه سیاست مقایسه‌ای است، اما آیا نظام امنیتی می‌تواند از عهده این مسئولیت برآید؟ طبعاً پاسخ به این پرسش در این مقاله ممکن نیست و نیازمند آزمون این نظریه با مصادیق مختلف و سپس مقایسه توان‌مندی این نظریه در قیاس با نظریه‌های پیشین است. در عین حال، پیش از آنکه چنین فرایندی آغاز شود، باید مبانی نظری و مؤلفه‌های مفهومی این چارچوب مشخص گردد. در ادامه تلاش می‌شود، در حد ظرفیت این مقاله، به مقوله‌های مذکور توجه گردد.

## ۱. مبانی نظری نظام امنیتی

مفهوم نظام امنیتی از دو جزء مستقل یعنی «نظام» و «امنیت» تشکیل شده که هر یک از آنها مبانی نظری و تعاریف مختلفی دارند. بنابراین، برای اینکه از این چارچوب برای مطالعه سیاست مقایسه‌ای استفاده شود، بایستی مبانی نظری و تعریف مشخصی از هر یک از این مقولات مد نظر قرار گیرد.

همچنان‌که پیش از این نیز گفته شد، مفهوم نظام نخستین‌بار در حوزه زیست‌شناسی به کار برده شد و از آن پس، به دیگر حوزه‌ها تعمیم یافت. شاید یکی از دلایل اصلی این تعمیم سریع، کاربردپذیری و قدرت تبیین بالای آن باشد؛ به گونه‌ای که به تعبیر برتالنفی، امروزه:

«واژه سیستم‌ها در صدر همه مفاهیم جاری و تکیه‌کلام‌های متداول قرار دارد. این مفهوم در همه زمینه‌های علم رواج یافته و در افکار عمومی، اصطلاحات صنفی و فنی و در رسانه‌های همگانی نیز نفوذ کرده است. اندیشه سیستمی در دامنه گسترده‌ای از زمینه‌های گوناگون از مؤسسات صنعتی و تسلیحاتی گرفته تا قلمرو اختصاصی علوم محض، نقشی عمده بازی می‌کند.» (۴۸)

این گستردگی و رواج عمومی نظریه سیستم‌ها، باعث شده تعاریف متفاوتی از نظام یا سیستم عرضه شود و حتی چارچوب‌های نظری متفاوتی در این زمینه شکل بگیرد. در عین حال، در تمامی این تعاریف و چارچوب‌های نظری، نقاط اشتراکی وجود دارد که به واسطه آنها می‌توان نظام امنیتی را نیز تعریف کرد.

نظام یا سیستم، در تعریف عمومی و کلی، شامل مجموعه‌ای از عوامل گوناگون است که به طور دینامیکی بر روی یکدیگر اثر می‌گذارند و برای به انجام رساندن کار و یا دست یافتن به هدف خاصی سازمان یافته‌اند. (۴۹) عناصری که در این تعریف کلی از سیستم وجود دارد، در اغلب تعاریف نهفته است. برای مثال، دیوید ایستون نظام یا سیستم را به عنوان «مجموع عناصر دارای کنش و واکنش یا مجموعه هدف‌ها همراه با روابط میان هدف‌ها و خواص آنها» (۵۰) تعریف می‌کند. آلموند و همکارانش در کتاب «چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی»، معتقدند نظام «اشاره به سازمان و تشکیلاتی دارد که با محیط در کنش و واکنش متقابل است؛

یعنی هم بر آن اثر گذاشته و هم از آن تأثیر می‌پذیرد. این واژه، همچنین حکایت از وجود اجزای درونی متعددی دارد که با هم در تعاملند.» (۵۱) رابرت دال معتقد است هر مجموعه عناصری که بتوانند به نحوی متداخل با یکدیگر عمل کنند، می‌تواند به عنوان نظام یا سیستم قلمداد شود. (۵۲)

بر اساس این تعاریف، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که نظام، مجموعه‌ای از عناصر و اجزای متفاوت است که رابطه میان آنها حکایت از نظم و ترتیب خاصی برای دستیابی به هدفی خاص دارد. بر این اساس، هر نظام، اولاً از اجزای متفاوتی تشکیل شده که هر یک از آنها دارای کارویژه‌هایی خاص هستند. ثانیاً، میان این اجزاء رابطه‌ای منظم و ارگانیک وجود دارد که از آن می‌توان به عنوان ساختار نظام یاد کرد و ثالثاً، رابطه میان اجزای نظام به گونه‌ای است که هدف خاصی را دنبال می‌کنند و به واسطه آن هویتی خاص دارند که از محیط بیرونی متمایز می‌شوند. در واقع، هر نظام یا سیستم، یک محیط داخلی و بیرونی دارد و از ساختار و کارویژه‌های خاصی تشکیل شده است که هدف خاصی را دنبال می‌کنند. این عناصر مفهومی، بر اساس اینکه نظام سیاسی، اقتصادی و مانند آن باشد، محتوای متفاوتی می‌یابند و از آنجا که در این نوشتار نظام امنیتی مورد توجه است، محتوای عناصر نظام را باید با توجه به مقوله امنیت تعیین کرد.

اگر پیدا کردن نقاط مشترک درباره مفهوم نظام با دشواری چندانی مواجه نباشد، یافتن تعریفی از امنیت که مورد اجماع عمومی باشد، کاری بس دشوار است و هنگامی که امنیت به عنوان پسوند نظام مورد استفاده قرار می‌گیرد و محتوای آن را تشکیل می‌دهد، این دشواری مضاعف می‌شود. در ادبیات کلاسیک مطالعات امنیتی، امنیت به معنای «فقدان تهدید» است و ماهیت این تهدید هم ناظر بر دشمن بیرونی است. بنابراین، استراتژی مقابله با این وضعیت هم چیزی جز آمادگی برای رویارویی نظامی نیست. (۵۳) این برداشت از امنیت که البته هنوز هم طرفداران بسیاری دارد و اغلب کشورها در استراتژی امنیت ملی خود بر آن تأکید می‌کنند، برداشتی تقلیل‌گرایانه است که اگر بر این اساس به تعریف نظام امنیتی پردازیم، نه تنها هیچ مشکلی از مطالعات سیاست مقایسه‌ای حل نمی‌شود، بلکه با مشکلات جدیدی چون امنیتی کردن مسائل غیرامنیتی نیز مواجه خواهیم شد.

در ادبیات موجود مطالعات امنیتی، بر اساس این برداشت کلاسیک از مفهوم امنیت، نظریات و چارچوب‌های مفهومی‌ای شکل گرفته که بر اساس آنها می‌توان به مقایسه وضعیت امنیتی کشورهای مختلف پرداخت و بدین ترتیب، امنیت را مبنای مطالعه سیاست مقایسه‌ای قرار داد. از جمله این نظریات، می‌توان به نظریه «مجموعه امنیتی»<sup>۱</sup> بوزان، نظریه «موازنه تهدید»<sup>۲</sup> والت و نظریه «نظام‌واره محیط امنیتی»<sup>۳</sup> تانگ اشاره کرد.

باری بوزان مفهوم مجموعه امنیتی را به منظور درک امنیت منطقه‌ای و چگونگی تعامل کشورها در داخل این مجموعه مطرح کرد. به اعتقاد وی، فهم تهدیدات مبنای اصلی درک امنیت است و مجموعه‌های امنیتی که بر اساس وضعیت جغرافیایی، نحوه توزیع قدرت و الگوهای دوستی و دشمنی شکل می‌گیرند، بایستی بر مبنای فهم تهدیدات برای تدوین استراتژی مقابله اقدام کنند. (۵۴)

استفن والت<sup>۴</sup> نیز نظریه موازنه تهدید را در مقابل موازنه قدرت مطرح کرد. وی بر این باور است که کشورها موازنه قدرت را به عنوان مبنای تأمین امنیت خود انتخاب نمی‌کنند، بلکه موازنه تهدید را بر اساس ارزیابی قدرت، نزدیکی جغرافیایی، قدرت حمله و درک انگیزه‌ها و مقاصد برمی‌گزینند. (۵۵)

این نظریات البته نسبت به رهیافت شناسایی تهدید در ادبیات مطالعات امنیتی از توانمندی بیشتری برای تبیین تحولات امنیتی کشورها و حتی مقایسه آنها برخوردارند، اما مشکل هر دو نظریه این است که بر مفهوم و برداشت خاصی از امنیت که ناظر بر فقدان تهدید است متمرکزند و به همین دلیل نمی‌توان آنها را مبنای قابل اتکایی برای مطالعه سیاست مقایسه‌ای قرار داد. حتی نظریه نظام‌واره محیط امنیتی که توسط شپینگ تانگ<sup>۵</sup> برای حل مشکلات این نظریات و به عنوان بدیلی برای آنها مطرح شده است، نمی‌تواند مبنای مطالعه سیاست مقایسه‌ای قرار گیرد.

بر اساس نظریه اخیر، توجه به عناصر جغرافیایی، تعاملات کشور به کشور، ساختار بین‌المللی و فناوری نظامی در یک چارچوب منسجم، از قابلیت بیشتری برای تبیین تحولات

---

1 . Security Complex  
 2 . Balance of Threat  
 3 . Systemic Theory of the Security Environment  
 4 . Stephen Walt  
 5 . Shipint Tang

امنیتی برخوردارند. (۵۶) در عین حال، این نظریه نیز صرفاً ناظر بر محیط امنیتی بیرونی است و عوامل مؤثر بر محیط امنیتی داخلی را دربر نمی‌گیرد. همچنین، این نظریه نیز مانند دیگر نظریات، به دلیل غلبه نگرش نظامی، ممکن است به امنیتی‌کردن حوزه‌های غیرامنیتی بیانجامد و بدین ترتیب، نه تنها به مطالعات سیاست مقایسه‌ای کمکی نمی‌کند، بلکه ممکن است امنیتی‌شدن نابجای سیاست مقایسه‌ای را نیز به دنبال داشته باشد.

در واقع، همچنان‌که نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای از عهده تبیین دقیق و فراگیر مسائل این حوزه بر نمی‌آیند و لازم است برای برون‌رفت از این مشکل به مفهوم امنیت و نظریه نظام امنیتی متوسل شویم، تلقی‌های رایج از مفهوم امنیت و حتی نظام امنیتی هم به دلیل اینکه اولاً بر مفهوم واحدی (فقدان تهدید) از امنیت تأکید دارند و ثانیاً امنیت را هم مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ و... حوزه‌ای خاص در نظر می‌گیرند، از عهده حل این مشکل بر نمی‌آیند.

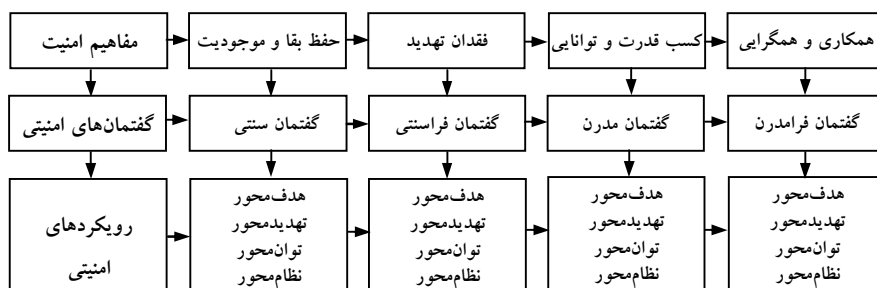
لازمه برون‌رفت از این مشکل این است که اولاً به جای مفهوم واحد امنیت بر «مفاهیم امنیت» تأکید شود و ثانیاً، امنیت را به عنوان «وضعیت» و نه به عنوان حوزه در نظر بگیریم و آنچه این قابلیت را برای ما فراهم می‌کند، چیزی جز نگرش گفتمانی به امنیت نیست.

بر اساس نگرش گفتمانی به مفهوم امنیت، می‌توان حداقل چهار گفتمان یا دوره خاص تاریخی برای این مفهوم برشمرد که هر گفتمان نشانگر جایگاه یا وضعیت امنیتی متفاوتی است و مفهوم خاصی از امنیت در کانون آن نهفته است. گفتمان سنتی امنیت مبتنی بر حفظ بقا و موجودیت، گفتمان فراستنی مبتنی بر فقدان تهدید، گفتمان مدرن مبتنی بر کسب قدرت و توانایی و گفتمان فرامدرن نیز مبتنی بر همکاری و همگرایی است. (۵۷) این چهار گفتمان امنیتی، بر اساس چهار رویکرد یا خرده‌گفتمان امنیتی یعنی رویکرد امنیتی هدف‌محور<sup>۱</sup>، تهدید محور<sup>۲</sup>، توان‌محور<sup>۳</sup> و نظام محور<sup>۴</sup> تحول می‌یابند. (۵۸) به عبارت دیگر، در هر چهار گفتمان شاهد چهار رویکرد امنیتی هستیم که از حاصل جمع آنها ۱۶ وضعیت امنیتی قابل تصور است و این وضعیت‌های متفاوت می‌توانند مبنای مقایسه تحولات یک کشور در دوره‌های مختلف یا کشورهای مختلف قرار گیرند (البته در صورتی که به تنوع استراتژی‌ها، سیاست‌ها،

---

1 . Goal Base  
 2 . Threat Base  
 3 . Capacity Base  
 4 . System Base

خط‌مشی‌ها، برنامه‌ها، قوانین و دستورالعمل‌های اجرایی هم توجه کنیم، تنوع وضعیت‌های امنیتی بیشتر می‌شود).



در کنار این توسعه طولی یا عمودی مفهوم امنیت، باید به توسعه عرضی یا افقی آن که به معنای فراتر رفتن از بعد نظامی به ابعاد سیاسی، اقتصادی فرهنگی است نیز توجه داشت. در واقع، تحولی که در مطالعات امنیتی و به ویژه در نوع نگاه به مفهوم امنیت صورت گرفته و بر مبنای آن ابعاد نوینی در کنار بعد نظامی امنیت مطرح شده است، (۵۹) حاکی از توسعه عرضی یا افقی این مفهوم است و نظریات ارائه شده نیز صرفاً به همین بعد از توسعه مفهومی امنیت توجه داشته‌اند و به همین دلیل، مبنای قابل اتکایی برای مقایسه نیستند. همچنین، توسعه افقی مفهوم امنیت هم کامل نیست و بایستی ابعاد دیگری را هم بر ابعاد نوین مطرح شده افزود. بر این اساس، چارچوب نظری بدیل (نظام امنیتی)، اولاً مبتنی بر تحول در هر سه سطح هستی‌شناسی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی سیاست مقایسه‌ای است، ثانیاً مبتنی بر توسعه افقی و عمودی مفهوم امنیت و تأکید بر مفاهیم امنیت به جای مفهومی واحد از آن است، ثالثاً امنیت را نه به عنوان حوزه، بلکه به عنوان وضعیت در نظر می‌گیرد که این وضعیت مبتنی بر گفتمان و تعریف خاصی است، رابعاً چون گفتمانی است و صرفاً منحصر به فقدان تهدید نیست، تمامی سطوح فردی، اجتماعی، ملی، منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی امنیت را در بر می‌گیرد و از این‌رو، دیگر منحصر به دولت ملی نیست و تمامی جوامع و نظام‌های سیاسی از سطح قبیله‌ای تا جهان را می‌توان بر مبنای آن مقایسه کرد، خامساً از آنجا که این نظام امنیتی مبتنی بر ساختار و کارویژه‌هایی است که محتوای آنها در هر جامعه با جامعه دیگر متفاوت است، در عین دسته‌بندی و امکان مقایسه کلی، می‌توان به تفاوت‌های جزئی و خاص هر نظام هم توجه داشت و بدین ترتیب، برای هر کشور، الگوی امنیتی خاص آن را تجویز کرد و بالاخره اینکه،



به دلیل محدود نبودن امنیت به حوزه‌ای خاص یا به عبارت دیگر، به دلیل «وضعیت» بودن امنیت، امکان فراگیری این چارچوب نظری نسبت به نظریه‌های موجود بسیار بیشتر است و حتی تمامی حوزه‌های مورد نظر نظریات موجود را می‌توان در قالب این چارچوب به عنوان مبنای مقایسه نظام‌ها و جوامع مختلف در نظر گرفت. در عین حال، همه این شرایط، زمانی مهیا می‌شود که مؤلفه‌های مفهومی این چارچوب نظری به دقت ترسیم شوند.

## ۲. مؤلفه‌های مفهومی نظام امنیتی

مؤلفه‌های مفهومی نظام امنیتی نیز مانند مبانی نظری آن بایستی به تفکیک بررسی شوند و منظور از «نظام» و «امنیت»، بر اساس مؤلفه‌ها و شاخصه‌های قابل مقایسه، مشخص گردد. مؤلفه‌های مفهومی «نظام» در نظریه نظام امنیتی، تفاوت چندانی با نظام‌های دیگر ندارد. یعنی همچنان‌که هر نظام سیاسی از پنج مؤلفه اساسی ورودی، فرایند، خروجی، بازخورد و محیط (داخلی و بیرونی) تشکیل می‌شود، نظام امنیتی نیز به واسطه نظام‌بودنش، از همین مؤلفه‌های اساسی برخوردار است. در عین حال، آنچه نظام امنیتی را از نظام سیاسی و سایر نظام‌ها متمایز می‌کند، مؤلفه‌هایی است که به دلیل پسوند امنیتی در کنار آن قرار می‌گیرند.

۱-۲. ورودی: ورودی هر نظام امنیتی را فرصت‌ها، آسیب‌ها<sup>۱</sup> و تهدیدها<sup>۲</sup> تشکیل می‌دهند که آسیب‌ها ناظر بر چالش‌های محیط امنیتی داخلی و تهدیدها ناظر بر چالش‌های محیط امنیتی بیرونی هستند. البته تفکیک آسیب‌ها از تهدیدها امری دشوار است و تقسیم‌بندی آنها به داخلی و خارجی، به صورت قراردادی و صرفاً برای این است که درک بهتر و دقیق‌تری از این مقولات حاصل شود.

در واقع، تفکیک آسیب‌ها و تهدیدها، به عنوان ورودی‌های نظام امنیتی، باعث می‌شود شناخت بهتری از امنیت و ناامنی حاصل شود و گرنه، در عمل به دشواری می‌توان مرز آسیب و تهدید را مشخص کرد. این پیچیدگی را بوزان به خوبی در جملات زیر بیان کرده است:

*«تنها پس از اینکه فرد به درک معقولی از ماهیت تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های ذریبط دست یافت، می‌تواند امنیت ملی را به عنوان مسأله سیاسی بشناسد. فقدان امنیت و ناامنی بازتاب ترکیبی از تهدیدها و*

1 . vulnerability

2 . threats

آسیب‌پذیری‌هاست که جدا ساختن معنادار آنها از یکدیگر ناممکن می‌باشد.» (۶۰)

۲-۲. فرایند: با بروز آسیب‌ها و تهدیدها، نظام امنیتی وارد فرایندی می‌شود که به واسطه آن از میزان آسیب‌ها و تهدیدها بکاهد یا آنها را به فرصت تبدیل نماید. این فرایند خود مشتمل بر هفت مرحله اساسی است که بدون طی کردن آنها تغییری در میزان آسیب‌ها و تهدیدها حاصل نمی‌شود:

یک. **دکترین:** هر نظام امنیتی بایستی در گام نخست فرایند مقابله با تهدیدها و آسیب‌ها، نوعی جهت‌گیری کلان بر اساس اهداف و آرمان‌ها، منافع و مصالح و ارزش‌ها و هنجارهای خود ترسیم کند که این جهت‌گیری کلان، دکترین امنیتی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. البته ممکن است دکترین امنیتی به صورت مدون وجود نداشته باشد، اما برای مقایسه لازم است نسبت به شناسایی عناصر و مؤلفه‌های آن اقدام شود و در این شناسایی، علاوه بر اجزای سه‌گانه مذکور باید به جایگاه امنیتی هر کشور بر اساس گفتمان‌ها و رویکردهای امنیتی هم توجه داشت. به عبارت دیگر، دکترین امنیتی، هم بیانگر جهت‌گیری کلی هر نظام امنیتی است (۶۱) و هم وضعیت و جایگاه آن را مشخص می‌کند. بنابراین، تا مادامی که این جهت‌گیری کلی و جایگاه یا کد امنیتی هر کشور مشخص نشود، اساساً نمی‌توان درباره تحولات امنیتی آن بحث کرد.

دو. **سیاست:** اگر دکترین امنیتی را نوعی هدف‌گذاری بدانیم، پس از این مرحله باید مشخص شود امکانات و محدودیت‌های موجود برای دستیابی به این هدف کدامند. این مرحله را می‌توان مرحله امکان‌سنجی یا سیاست‌گذاری امنیتی نامید. در واقع، سیاست امنیتی<sup>۲</sup> حکایت از مدیریت و هدایت کلیه منابع جامعه برای تحقق هدف مورد نظر دکترین دارد. بنابراین، سیاست امنیتی دومین مرحله از فرایند هر نظام امنیتی است.

سه. **استراتژی:** پس از اینکه امکانات و محدودیت‌های جامعه برای دستیابی به جهت‌گیری کلی در قالب سیاست تدوین شد، لازم است روشی برای تحقق این سیاست‌ها مشخص شود که این روش دستیابی به اهداف، بر اساس امکانات و محدودیت‌ها را استراتژی امنیتی<sup>۳</sup> می‌نامند. در واقع، استراتژی بیانگر چگونگی دستیابی به اهداف (دکترین) بر اساس امکانات و محدودیت‌ها (سیاست) است. (۶۲) بنابراین، رابطه‌ای تنگاتنگ و ارگانیک

1 . Security doctrine

2 . Security Politics

3 . Security Strategy

میان استراتژی، دکترین و سیاست وجود دارد و این سه عامل را می‌توان شاکله اصلی هر نظام امنیتی قلمداد کرد. در کنار این سه رکن اصلی و در واقع برای اجرایی شدن آنها لازم است به چهار مرحله دیگر (تبدیل به خط‌مشی، برنامه، قانون و دستورالعمل) نیز پرداخته شود.

**چهار. خط‌مشی:** پس از اینکه استراتژی کلان و استراتژی‌های هر بخش تدوین شدند، راهکارهای مشخص و تعریف‌شده‌ای لازم است تا دست‌یابی به اهداف مورد نظر را امکان‌پذیر سازند. این راهکارهای مشخص و تعریف‌شده که راهنمای عمومی عمل هستند و فعالیت افراد و نهادها را برای دست‌یابی به هدف جهت می‌دهند، خط‌مشی امنیتی نامیده می‌شوند. (۶۳)

**پنج. برنامه:** برای اینکه خط‌مشی‌های امنیتی امکان تحقق یابند، لازم است این اصول کلی راهنمای عمل در قالب برنامه‌های زمانی مشخص عملیاتی شوند. در واقع، در برنامه امنیتی<sup>۱</sup>، اصول کلی راهنمای عمل که در مرحله قبل تعریف شده‌اند، بر اساس برنامه زمانی و با هزینه‌های مشخص، شاخص‌سازی می‌شوند و زمان‌بندی و نحوه اجرای آنها مشخص می‌شود. **شش. قانون:** تا مادامی که برنامه امنیتی از تصویب پارلمان نگذرد و مجرای قانونی نیابد، از ضمانت اجرای لازم برخوردار نیست. بدین ترتیب، قانون امنیتی<sup>۲</sup> عبارت است از تصویب اجزاء و کل برنامه توسط مرجع قانون‌گذاری که این مرجع، در اغلب کشورها مجالس نمایندگان هستند.

**هفت. دستورالعمل:** پس از اینکه قانون در مجلس تصویب شد و مراحل تصویب آن توسط مراجع ذیصلاح تأیید گردید، قوه مجریه هر کشور مسئول اجرای آن است و این مرحله، از طریق ابلاغ قوانین مصوب در قالب بخشنامه یا دستورالعمل<sup>۳</sup> امکان‌پذیر است.

**۲-۳. خروجی:** با اجرای دستورالعمل‌ها، فرایند تبدیل ورودی به خروجی کامل می‌شود، اما نحوه اجرای این تصمیمات که به کارآمدی نهادهای ذیربط برمی‌گردد، باعث می‌شود خروجی‌های متفاوتی ایجاد شود که یا به کاهش دامنه تهدیدها و آسیب‌ها یا به افزایش آنها و یا حتی به کاهش یکی به بهای افزایش دیگری می‌انجامد. در واقع، خروجی نظام امنیتی، کنش‌های تصمیم‌گیران و واکنش‌های جامعه را دربرمی‌گیرد و در نتیجه این کنش‌ها و واکنش‌هاست که «بازخورد» فرایند نظام امنیتی اهمیت می‌یابد.

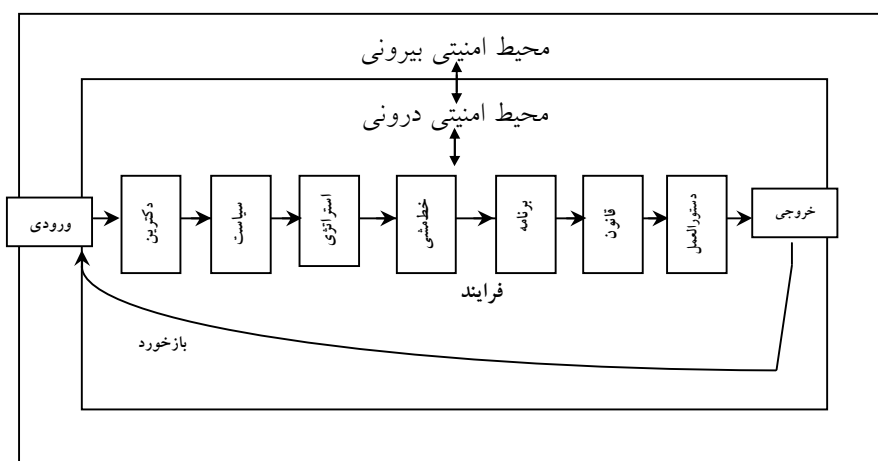
1 . Security program

2 . Security law

3 . prscription

۲-۴. بازخورد: خروجی تصمیمات اتخاذ و اجرا شده، ممکن است ثبات یا بی‌ثباتی، کارآمدی یا ناکارآمدی و مشروعیت یا بحران مشروعیت را به دنبال داشته باشد. بنابراین، هر نظام امنیتی برای اینکه از صحت و سقم تصمیمات اتخاذ و اجرا شده آگاه گردد، نهادهای نظارتی را برای میزان اجرای صحیح تصمیمات، مسئول سنجش بازخورد اجرای آنها می‌کند. در عین حال، این صرفاً بخش رسمی مرحله بازخورد است و علاوه بر آن، نوعی فرایند غیررسمی هم وجود دارد که در قالب کاهش آسیب‌ها و تهدیدها یا افزایش آنها خود را می‌نمایاند و بدین ترتیب، نظام امنیتی با تکرار مراحل مذکور، پویایی خود را حفظ می‌کند.

۲-۵. محیط امنیتی: هر نظام امنیتی دارای محیط داخلی و محیط خارجی است که این محیط‌ها، هم در تعریف آسیب‌ها و تهدیدها و هم در فرایند تصمیم‌گیری درباره کاهش و افزایش آنها، مؤثرند. در واقع، بر مبنای محیط امنیتی است که هر کشور در وضعیت و جایگاه امنیتی خاصی قرار می‌گیرد، آسیب‌ها و تهدیدهای خاصی برایش معنادار می‌شوند و حتی فرایند خاصی را برای کاهش یا افزایش آنها در پیش می‌گیرد. عناصر نظام امنیتی و نحوه ارتباط آنها با یکدیگر را می‌توان چنین به تصویر کشید:



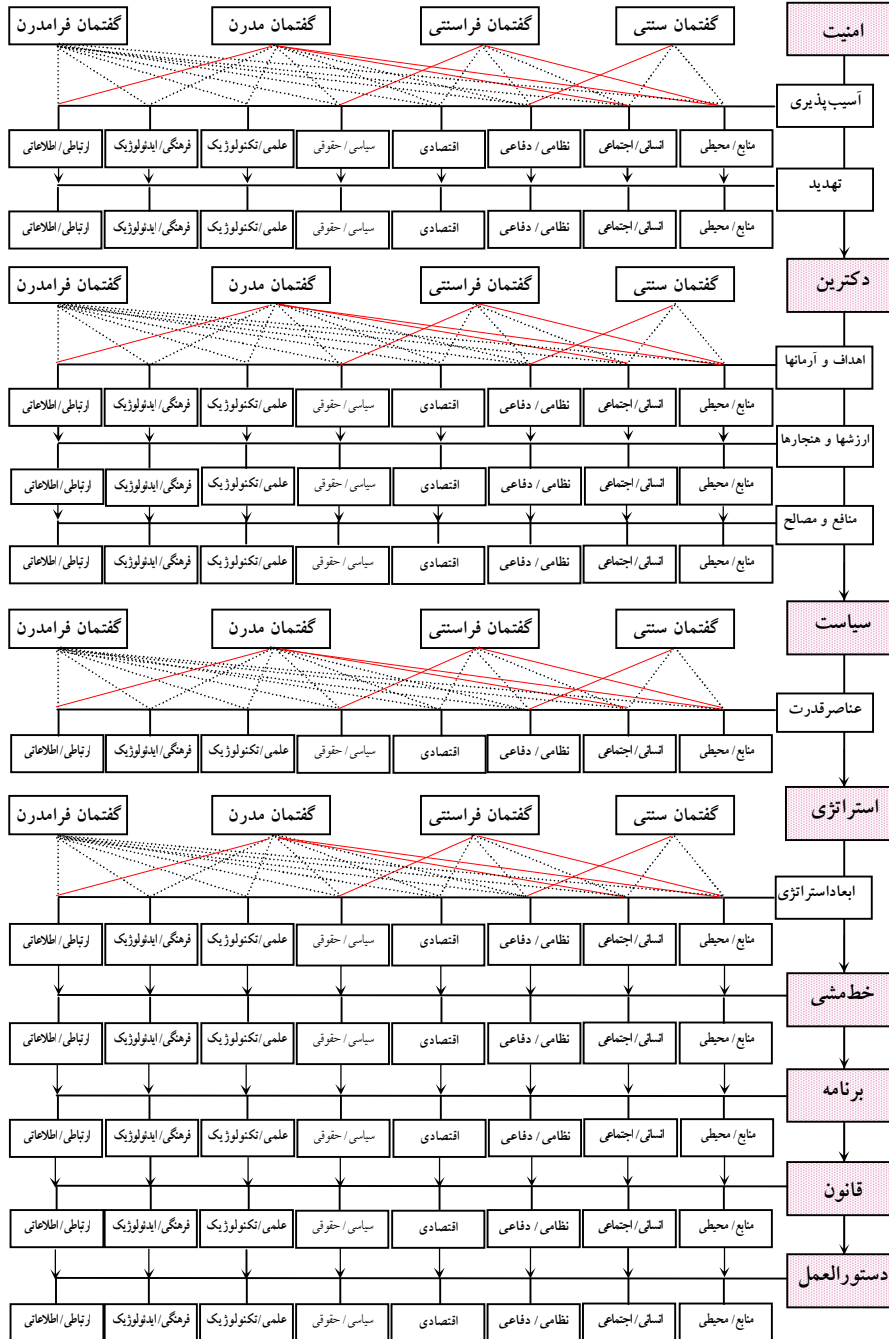
تصویر فوق، نمایی کلی از ساختار نظام امنیتی است که در همه نظام‌ها یکسان و مشترک است، اما نظام امنیتی محدود به این نمای کلی نیست. در واقع، نظام امنیتی نیز مانند دیگر

نظام‌ها از ساختار و کارویژه تشکیل می‌شود. منظور از ساختار، بافت نظری و نهادی است. بافت نظری آن همان چیزی است که در قالب پنج عنصر ورودی، فرایند، خروجی، بازخورد و محیط امنیتی به تصویر کشیده شد و در تمامی نظام‌ها مشترک است، اما بافت نهادی این ساختار عبارت از سازمان‌ها و نهادهای رسمی و غیررسمی است که بافت نظری را محقق می‌کنند. این بافت نهادی به تبع تفاوت اشکال نظام‌های سیاسی، می‌تواند متفاوت باشد (برای مثال، برخی کشورها فقط یک مجلس قانون‌گذاری دارند و برخی دو مجلس قانون‌گذاری همچنانکه قوه مجریه برخی کشورها متشکل از رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر است و در برخی دیگر، رئیس دولت و حکومت یکی است)، اما حتی اگر نظام‌های مختلف در این زمینه هم با هم متفاوت نباشند، آنچه هر نظام امنیتی را از دیگران متمایز می‌کند و رفتارهای امنیتی متفاوتی را پدید می‌آورد، کارویژه‌های این ساختارهاست که البته بی‌تأثیر از محتوای بافت نظری و نهادی هر نظام نیست.

کارویژه‌های متفاوت نظام‌های امنیتی، حاصل وضعیت‌ها یا جایگاه‌های امنیتی متفاوت است. وضعیت‌ها یا جایگاه‌های امنیتی متفاوت نیز نتیجه مفاهیمی از امنیت است که بر اساس چهار گفتمان سنتی، فراستی، مدرن و فرامدرن حاصل می‌شود. البته باید توجه داشت که این مفاهیم چهارگانه، صرفاً بیانگر توسعه عمودی (طولی) مفهوم امنیت هستند و چنانچه بخواهیم درک کاملی از عناصر و اجزای این مفهوم را مبنای مقایسه قرار دهیم، باید به توسعه افقی (عرضی) آن هم توجه شود. بر این اساس، میان ابعاد منابع محیطی، انسانی - اجتماعی، نظامی - دفاعی، اقتصادی، سیاسی - حقوقی، علمی - تکنولوژیک، فرهنگی - ایدئولوژیک و ارتباطی - اطلاعاتی قایل به تمایز شویم.

بدین ترتیب، ورودی هر نظام امنیتی دیگر صرفاً مفاهیم انتزاعی آسیب و تهدید/ فرصت نیست، بلکه به تناسب هر گفتمان، شاهد بروز و ظهور ابعاد مختلفی از آسیب و تهدید هستیم که هر نظام امنیتی برای ارتقای وضعیت و جایگاه خود باید به اولویت‌های آنها توجه داشته باشد. این ارتباط میان گفتمان‌ها و ابعاد امنیت و میان عناصر فرایندی نظام امنیتی را با جزئیات بیشتر، می‌توان در نمودار زیر مشاهده کرد:

ارتباط اجزای نظام امنیتی بر مبنای توسعه عمودی و افقی مفهوم امنیت



بر اساس این نمودار، هر نظام امنیتی به واسطه وضعیت یا جایگاه امنیتی‌اش در یکی از گفتمان‌های امنیتی، می‌تواند مبنای مطالعه و مقایسه با نظام‌های دیگر قرار گیرد. در واقع، کاربرد مقایسه‌ای این الگو، در درجه اول، به وضعیت یا جایگاه امنیتی هر نظام در گفتمان‌های امنیتی برمی‌گردد، اما در درون هر گفتمان امنیتی با توجه به اینکه رویکرد هدف‌محور، تهدید محور، توان‌محور یا نظام‌محور مورد توجه باشد، امکان مقایسه یک نظام امنیتی در ادوار زمانی مختلف یا مقایسه آن با نظام‌های امنیتی دیگر وجود دارد. با وجود این، کاربرد مقایسه‌ای این الگو صرفاً محدود به گفتمان‌ها و رویکردهای امنیتی نیست، بلکه در تمامی ابعاد ساختاری و کارکردی، امکان مقایسه وجود دارد. به عبارت دیگر، ساختار هر نظام امنیتی را هم از حیث بافت نظری و نهادی و همچنین از حیث کارویژه‌های این ساختار می‌توان در ادوار زمانی مختلف یک نظام امنیتی یا با نظام‌های دیگر مقایسه کرد.

با توجه به گستردگی مفهوم امنیت که همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی را می‌توان در ذیل آن قرار داد، طبعاً این الگو قابلیت تبیین گسترده‌ای دارد، اما در عین این فراگیری، به دلیل تمایز میان ابعاد مختلف، از دقت مفهومی و عملیاتی بسیاری هم برخوردار است. همچنین، الگوی نظام امنیتی، به دلیل اینکه بر اساس مقتضیات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هر کشور شکل می‌گیرد، برخلاف نظریه‌های موجود سیاست مقایسه‌ای، به دور از قوم‌گرایی و تعمیم کلی است و هر نظام امنیتی، به دلیل تبعیت از الگوی خاص خود، از کارآمدی بیشتری در حل مشکلات برخوردار است. با وجود این مزایا، یک نکته اساسی را نباید از نظر دور داشت و آن پرهیز از امنیتی‌کردن حوزه‌های غیرامنیتی است. در واقع، هرچند تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مانند آن، در ذیل مفهوم امنیت و در چارچوب نظام امنیتی معنادار می‌شوند، اما مفهوم امنیت و نظام امنیتی تنها بیانگر موقعیت و جایگاه هر کشور یا جامعه است که قابلیت تبیین بیشتری نسبت به مفاهیم و نظریات دیگر دارد، در حالی که در حل مشکلات هر حوزه باید از منطبق خاص همان حوزه استفاده کرد. به عبارت دیگر، در تمامی ابعاد هشتگانه، باید توجه داشت که تصمیمات اتخاذشده به ارتقای جایگاه امنیتی نظام می‌انجامد یا به تنزل آن، ولی راه‌حلهایی که برای غلبه بر آسیب‌ها و تهدیدهای هر حوزه در پیش گرفته می‌شود، تابع منطبق خاص همان حوزه است.

## نتیجه‌گیری

ادبیات سیاست مقایسه‌ای، ادبیاتی گسترده و غنی است که سهم و نقش بسزایی در فهم پدیده‌های سیاسی بر عهده داشته است. در عین حال، این نظریه‌ها، یا فراگیری را به قیمت نادیده گرفتن دقت و یا دقت را بدون فراگیری مورد توجه قرار داده‌اند و بدین ترتیب، از یک سو در دام تقلیل‌گرایی و از سوی دیگر، در دام کل‌گرایی افتاده‌اند. تقلیل‌گرایی یا کل‌گرایی این نظریه‌ها، ارتباطی تنگاتنگ با مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی آنها داشته است. به عبارت دقیق‌تر، محدود کردن سیاست به ابعاد و ابزارهای شناخت آن نظیر حکومت، قدرت و مشروعیت که در سطح هستی‌شناسی دامن‌گیر نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای است، نظریه‌پردازی بر اساس این ابعاد و ابزارهای شناخت و تبعیت از دو الگوی اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی در سطوح معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، باعث شده نظریه‌های مذکور از عهده تبیین تحولات همه کشورها (یا هر پدیده سیاسی دیگر) به شکل دقیق برنیایند.

برای حل این مشکل، از یک سو می‌توان به راه‌حل‌های متعارف توسل جست و در درون چرخه موجود سیاست مقایسه‌ای با جابه‌جا کردن موضوع یا محور مطالعه، به نظریات و روش‌های جدیدی رسید که ابعاد و زوایای ناشناخته بیشتری را نمایان سازند و از سوی دیگر، می‌توان با اصلاح موضوع در سطح هستی‌شناسی، در کنار اصلاح مبنای نظری و روشی، به چارچوبی بدیل در خارج از ادبیات موجود سیاست مقایسه‌ای دست یافت که از تقلیل‌گرایی و کل‌گرایی به دور باشد.

در این مقاله، با فرض اینکه مفهوم امنیت به دلیل گستره زمانی، مکانی و موضوعی بیشتر نسبت به موضوعات ادبیات موجود سیاست مقایسه‌ای و همچنین، به دلیل اینکه امنیت غایت سیاست است و همه ابعاد و ابزارهای سیاست در نهایت به دنبال تأمین آن هستند، در سطح هستی‌شناسی بر این مقوله تأکید شد و به تبع آن، نظریه نظام امنیتی جایگزین نظریه‌های رایج سیاست مقایسه‌ای در سطح معرفت‌شناسی گردید. همچنین، در کنار این تحولات هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، با تغییری روش‌شناختی، رهیافت گفتمانی که قابلیت ترکیب کل‌نگری و جزءنگری را دارد، جایگزین دو پارادایم رایج در سیاست مقایسه‌ای یعنی اثبات‌گرایی و



تاریخ‌گرایی شد و بدین ترتیب، نظام امنیتی با رهیافتی گفتمانی، به عنوان چارچوبی بدیل برای مطالعه سیاست مقایسه‌ای مطرح شد.

به زعم نگارنده، نظام امنیتی به مثابه چارچوب بدیل، هم به دور از تقلیل‌گرایی اثبات‌گرایی و کل‌گرایی تاریخ‌گرایانه رایج در نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای است و هم به دلیل فراگیری تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مانند آن، امکان بررسی دقیق و فراگیرتری را برای مطالعه سیاست مقایسه‌ای فراهم می‌سازد. البته، تبیین دقیق و کامل این چارچوب، مستلزم فراتر رفتن از نظریه‌های رایج در ادبیات موجود مطالعات امنیتی و توسعه عمودی و افقی مفهوم امنیت است که این مسأله ممکن است زمینه‌های امنیتی شدن مسائل غیرامنیتی را فراهم سازد. برای اینکه هم ابعاد و زوایای نظام امنیتی به خوبی تبیین گردد و هم از اینگونه مسائل جلوگیری شود، می‌بایست مطالعات دقیق‌تر و عمیق‌تری در این زمینه صورت گیرد.

## یادداشت‌ها

۱. مک‌کی، تام و دیوید مارش، «روش مقایسه‌ای»، در: مارش، دیوید و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۳۰۲.
۲. قوام، عبدالعلی، *سیاست‌های مقایسه‌ای*، تهران، سمت، ۱۳۷۳، ص ۱.
۳. چیلکوت، رونالد، *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران، نشر رسا، ۱۳۷۸، صص ۴۲ - ۳۵.
4. Heywood, Andrew, *Political Ideas and Concepts*, London: Macmillan, 1994, p. 16.
۴. *روش و نظریه در علوم سیاسی*، پیشین، ص ۳۸.
۵. شمس، منصور، *آشنایی با معرفت‌شناسی*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴، ص ۲۸.
۶. *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، پیشین، ص ۲۸.
۷. حقیقت، سیدصادق، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۵، ص ۸۸.
۸. «روش مقایسه‌ای»، پیشین، ص ۲۸۶.
۹. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:
- Lijphart, A., "Comparative politics and the comparative method", *American Political Science Review*, 1971, No. 65, pp. 52 - 693.
- Dogan, M. "Limits to quantification in Comparative Politics: The gap between Substance and method", in: Dogan, M. & A. Kazancigil (eds), *Comparing Nations: Concepts, Strategies, Substance*, 1994, Oxford: Basil Blackwell.
۱۰. ر.ک: *سیاست‌های مقایسه‌ای*، پیشین، صص ۲۱ - ۱۹.
۱۱. ر.ک: *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، پیشین، صص ۱۱۱ - ۱۰۸.
۱۲. ر.ک: دیواین، فیونا «تحلیل کیفی»، در: دیویدمارش و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، پیشین، صص ۲۳۲ - ۲۲۹.
13. Goodwin, B. and K. Tayloy, *The Politics of Utopia: A Study in Theory and Practice*, London, Hutchinson, 1992, pp. 12 - 14.
14. Johari, J.C. *Comparative Politics*, third edition, New Delhi: Sterling Publishers, 1997, pp. 23 - 24.
۱۵. *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، پیشین، صص ۱۳۷ - ۱۰۵ و ۶۳۴ - ۵۹۷.
۱۶. بزرگی، وحید، *دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل*، تهران، نشرنی، ۱۳۷۷، ص ۹.

۱۷. نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، پیشین، ص ۱۱۸.
۱۸. همان، صص ۱۳۱ - ۱۱۷.
۱۹. ص ۱۳۵.
۲۰. روش و نظریه در علوم سیاسی، پیشین، ص ۴۳.
۲۱. ر.ک: برتالنفی، لودویگ فون، مبانئ، تکامل و کاربردهای نظریه عمومی سیستم‌ها، ترجمه کیومرث پریانی، چاپ دوم، تهران، نشر تندر، ۱۳۷۴.
22. Easton, David, *The Political System: An Inquiry into the State of Political Science*, New York, Alfred A. Knopf, 1953.
23. Easton, David, *A System Analysis of Political Life*, New York, John Wiley and Sons.
24. Almond, Gabriel A. "A Developmental Approach to political systems", *World Politics*, No. 17, 1965, pp. 183-214.
25. Deutsch, Karl W., *The Nerves of Government: Models of Political Communication and Control*, New York, Free of Glencoe, 1963.
۲۷. ر.ک: آلموند، گابریل و دیگران، چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۶، صص ۲۷ - ۳.
28. Almond, Gabriel A. & Sidney Verba, *The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in five Nations*, Princeton, Princeton University Press, 1963.
29. Pye, Lucian & Sidney Verba, *Political Culture and Political Development*, Princeton, Princeton University Press, 1965.
30. Coleman, James S., *Education and Political Development*, Princeton, Princeton University Press, 1965.
31. Pye, Lucian W., *Communication and Political Development*, Princeton: Princeton University Press, 1963.
32. Almond, Gabriel A. & others, *The Politics of Developing Areas*, Princeton, Princeton University Press, 1950.
33. Almond, Gabriel A. & G. Bingham Powell, *Comparative Politics: A Developmental Approach*, Boston, Little & Brown, 1966.
۳۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:
- نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، پیشین، صص ۳۸ - ۳۹.
- راش، مایکل، جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سمت، ۱۳۷۷، صص ۲۶۵ - ۲۴۴.
۳۵. به عنوان نمونه ر.ک:
- Domhoff, G. William & Hoyt Ballard, *Wright Mills and the Power Elite*, Boston, Beacon Press, 1968.
۳۶. به عنوان نمونه ر.ک:
- Poulantzas, Nicos, *Political Power and Social Classes*, London, New Left Books, 1973.
۳۷. نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، پیشین، ص ۴۰.

۳۸. برای مطالعه بیشتر ر.ک:
- Wallerstein, Immanuel, "Class – formation in the capitalist World – economy", *Politics and Society*, 1975, No.3, pp. 367 – 375.
39. Deol, D. *Liberalism and Marxism: An Interaduction to the Study of Conqemporary Politics*, Delhi: Sterling Publishers, 1976, pp. 84 – 91.
۴۰. نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، پیشین، صص ۶۰۸ – ۶۰۷.
۴۱. برای مطالعه بیشتر در مورد نقدهایی که به نظریه سیستم‌ها وارد شده است، ر.ک:
- Deutsch, Karl, "Systems theory and comparative analysis", in: Macridis, Roy c., *Comparative Politics*, California, Wadsworth Inc, 1990, pp. 20 – 32.
42. Bell, Danial, *The Cultural Conttadictions of Capitalism*, New York, Basic Books, 1979, pp. 37-45.
43. Kothari, uma & et.al, *Deuolpment Theory and Practice: Critical Perspectives*, New York, Palgarave, 2001, pp. 82 – 97.
44. Giddens, Anthony, *The Class Structure of the Adranced Societies*, 3th edition, London: Hutchinson University Library, 1993, pp. 38 – 52.
۴۵. دریفوس، هیوبرت و پل رابینو، میشل فوکو؛ فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۳.
۴۶. دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل، پیشین، ص ۹.
47. Rorty, Richard, *Consequences of Pragmatism*, London, Harvester, 1982, p. 162.
۴۸. مبانی، تکامل و کاربردهای نظریه عمومی سیستم‌ها، پیشین، ص ۲۵.
۴۹. دوروسنی، ژوئل و جون بیشون، روش تفکر سیستمی، ترجمه امیرحسین جهانگللو، چاپ دوم، تهران، پیشبرد، ۱۳۷۴، ص ۲۰.
50. *A system Analysis of Political Life*, op.cit, p. 282.
۵۱. چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، پیشین، ص ۵.
۵۲. دال، رابرت، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین ظفریان، تهران، مترجم، ۱۳۶۴، ص ۱۴.
۵۳. افتخاری، اصغر، «فرهنگ امنیت جهانی»، در امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها، (مقدمه مترجم)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۱۵ – ۱۴.
۵۴. برای مطالعه بیشتر درباره نظریه مجموعه امنیتی، ر.ک:
- Buzan, Bary & Ole Waever, *Regions and Powers: the Stucture of International Security*, New York, Cambridge University Press, 2003.
۵۵. برای مطالعه بیشتر درباره نظریه موازنه تهدید، ر.ک:
- Walt, Stephen Martin, *The Origins of Alliances*, Ithaca, Cornel University Press, 1987.
۵۶. تانگ، شپینگ، «نظریه نظام‌واره محیط امنیتی»، ترجمه بهناز اسدی‌کیا، فصلنامه راهبردی دفاعی، سال سوم، شماره نهم، بهار ۱۳۸۴، صص ۲۰۲ – ۱۶۷.

۵۷. ر.ک: خلیلی، رضا، «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، در *استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴، صص ۱۴۶ - ۹۷.
۵۸. ر.ک: خلیلی، رضا، *بنیان‌های امنیت و مطالعات امنیتی در ایران*، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶، صص ۱۴۱ - ۱۳۸.
۵۹. برای مطالعه بیشتر درباره ابعاد نوین مفهوم امنیت، ر.ک:  
- بوزان، باری، *مردم، دولتها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۱۶۵ - ۱۴۳.
- ماندل، رابرت، *چهره متغیر امنیت ملی*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، چاپ دوم، صص ۱۶۵ - ۱۰۷.
۶۰. *مردم، دولتها و هراس*، پیشین، ص ۱۳۵.
۶۱. عبدالله‌خانی، علی، *نظریه‌های امنیت*، تهران، مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۴۲.
۶۲. برای مطالعه بیشتر درباره چیستی و ماهیت استراتژی، ر.ک:  
- لاریجانی، محمد جواد، *مقولاتی در استراتژی ملی*، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹، صص ۴۱ - ۳۷.
- لطفیان، سعیده، *استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱، صص ۳۸ - ۱.
- علینقی، امیرحسین، «جایگاه امنیت در استراتژی ملی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره ۱۶، ۱۳۸۱، صص ۳۳۵ - ۳۱۹.
۶۳. تاجیک، محمدرضا، *مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۱، ص ۸۹.